

**سید مصطفی فاطمی نسب** |خیابان‌های کلانشهرهای ما امروز به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که تکثر واقعی مردم را بازنمایی نمی‌کنند. غلبه فضاهای تجاری و فرهنگ مصرف‌گرایی موجب شده بخش فیزیکی شهر به کم‌تأییلی به مصرف‌گرایی، تیرج و دیده‌شدن‌های کاذب ندارند، از عرصه عمومی شهر حذف شوند؛ اماحضور پرشور مردم در شب‌های متوالی برای حمایت از امنیت کشور نشان داد اگر پای یک «امر متعالی» در میان باشد، این قشر به خیابان‌بازمی‌گردند. حال رسالت شهرسازان، معماران و جامعه‌شناسان این است که چگونه می‌توان سازه‌هایی را خلق کرد که حس حضور، غیرت دینی و ملی، خانواده‌محوری، همدلی و ایثار متبلور شده در این تجمعات را پس از پایان بحران نیز در حافظه تاریخی شهر نهادینه‌کندوبیستری فعال برای حضور دائم این بخش خاموش جامعه‌رافراهم آورد. برای واکاوی وبررسی دقیق این موضوع، در نشست «سازه‌های شهری وتداوم حس حضور» به سراغ نظرات کارشناسان حوزه شهرسازی و جامعه‌شناسی شهری رفتیم‌که مشروح‌نظرات‌را در ادامه‌می‌خوانید.

**فقدان ظرفیت کالبدی شهر برای اعتراض هنجارمند**

محسن اکبرزاده، پژوهشگر و مدرس معماری از جمله کارشناسانی بود که در این نشست به بیان دیدگاه‌های خود پرداخت.

ما در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، اصل مترقی ۲۷ را داریم که آزادی تجمعات را به رسمیت شناخته است. قیود این اصل به‌گونه‌ای از ظرفیت تنظیم شده که به حاکمیت اجازه نمی‌دهد این حق را به یک قاعده کاملاً حاکمیتی و دولتی تقلیل دهد. قانون‌گذار فرض را بر آزادی تجمعات گذاشته و تنها دو قید نظر گرفته است. روح این قانون می‌گوید این حق، امتیازی است که در سمت مردم قرار دارد؛ اما در طول تجربه ۴۷ ساله حکمرانی، حاکمیت هیچ‌گاه با خیال راحت حاضر نشده این ظرفیت و حق قانونی را به رسمیت بشناسد و آن را در اختیار جامعه‌قرار دهد. نتیجه این امتناع حاکمیتی چه بوده است؟ خیابان‌های ما به دو دسته کاملاً متضاد تقسیم شده‌اند؛ دسته نخست، تجمعاتی هستند که مبنای برنامه‌ریزی و نقطه‌شروعشان کاملاً حاکمیتی است (مانند راهپیمایی‌های ۲۲ بهمن یا روز قدس که با فراخوان رسمی انجام می‌شود). دسته دوم، تجمعاتی هستند که خارج از این چارچوب رسمی شکل می‌گیرند و بلافاصله برچسب «ناهنجار» یا «براندازانه» می‌خورند. در این دو قطبی صلب، «بدنه عمومی جامعه» که‌نه‌می‌خواهدمنتظر فراخوان حاکمیتی بماند و نه قصد براندازی دار، سهم اصلی خود را از خیابان از دست داده است.

**فقدان بستر کالبدی برای شنیدن صدای متفاوت**

ما در شهرسازی و مدیریت شهری به جای حل مسئله حضور مردم، صورت‌مسئله‌رایاک کرده‌ایم. وقتی در جلسات شورای شهر از ایجاد بستر برای تجمعات سخن می‌گوییم، بلافاصله بحث ترافیک و مختل شدن زندگی روزمره مطرح می‌شود. در نتیجه، ما دهه‌هاست یک «ایمنی آکوار بومی» به عرصه عمومی داده‌ایم و هرگونه رفتار خارج از دعوت رسمی را سرکوب کرده‌ایم. این در حالی است که در مرفه‌ترین شهرهای اروپا به لحاظ شاخص‌های اجتماعی، حق اعتراض در کالبد شهر به رسمیت شناخته شده است. در شهری مانند لندن که بالاترین سطح رفاه اجتماعی را دارد، سالانه بیش از ۳۰۰ تظاهرات خیابانی برگزار می‌شود. آن‌ها میدان‌های پیاده‌راهی دارند که ظرف کالبدی تحقق حضور اجتماعی است. حتی اگر یک شهروند بخواهد به تنهایی اعتراض کند، سکوهای اعتراضی یک در یک متری تعبیه شده است. وقتی شهروند روی آن سکو می‌ایستد، اعتراض او موجه



تلاشی برای زنده نگه‌داشتن صدای تقاطع‌های شهر که پیش‌تر به ویرتین‌های مصرفی تبدیل شده بودند
**سند خیابان به نام کیست؟**
اگر امروز در میانه یک مرکز خرید بزرگ بایستیم -در فضایی که چراغ‌هایش همیشه روشن است، هوایش کنترل شده و صداهایش موزون- احساسی آشنا به ما دست می‌دهد: حس «بیرون بودن» در عین «درون بودن». گویی این فضا عمومی است؛ اما نه کاملاً؛ شبیه خیابان است؛ اما نه دقیقاً. اما نه آشفتگی ادراکی که اغلب بی‌تفاوت از کنارش می‌گذریم. در دل خود یکی از مهم‌ترین تحولات شهری نیم‌قرن اخیر را پنهان کرده است: فروپاشی تدریجی مفهوم «فضای عمومی» به مثابه قلمرویی مشترک، دموکراتیک و ناگزیر.

این مفهوم در دهه‌های اخیر دچار تحولی بنیادی شده است؛ تحولی نه صرفاً کالبدی؛ بلکه سیاسی و معرفتی که هم در معماری شهری رد پا دارد، هم در قراردادهای مالکیتی، هم در سیاست‌های نئولیبرال مدیریت شهری و هم در منطق دیجیتالی که امروز فضاهای مجازی را جایگزین میدان‌های فیزیکی کرده است.

**زوال فضای عمومی؛ از آرمان‌شهر مدرن تا خیابان بی‌سیاست**

داستان در نیمه نخست قرن بیستم، با وعده فضای عمومی به‌مثابه یک پروژه اجتماعی آغاز شد. همزمان با ایده دولت‌پارک، پارک‌های بزرگ و میدان‌های مرکزی با منطقی ساخته می‌شدند که دسترسی برابر را نه یک «لطف»؛ بلکه «حق شهروندی» می‌دانست؛ اما این تصویر آرمانی بی‌تناقض نبود. جین جیکوبز در کتاب مرجع «مرگ و زندگی شهرهای بزرگ آمریکایی» نشان داد چگونه همان مدرنیسم معماری (با ابزارهای ماشین‌محور) شبکه‌های ارگانیک و سرزندگی خیابانی را ویران کرد. نقطه عطف؛ اما بحران مالی دهه ۱۹۷۰ بود. دیوید هاروی نشان می‌دهد که چگونه این بحران، شهر را از مجموعه‌ای از «حقوق شهروندی» به یک «ماشین رشد و سرمایه» تبدیل کرد. شهرداری‌ها به جای تأمین فضاهای عام، به دنبال جذب سرمایه خصوصی رفتند و فضاهای شهری از قلمرو حقوق مردم به قلمرو منطق بازار منتقل شدند.

**فضای عمومی چگونه دموکراسی زدایی می‌شود؟**

موصول این دوران، پدیده‌ای است که متخصصان آن را «فضای عمومی خصوصی‌مالک» می‌نامند. آتریوم‌های مراکز خرید و پیاده‌راه‌های خصوصی که ظاهری عمومی دارند؛ اما با نگهدیان و دوربین کنترل می‌شوند. در این فضاها

در نشست واکاوی «سازه‌های شهری و تداوم بیش از ۸۰ شب حماسه مردمی» مطرح شد

# خیابان؛ پارلمان بی‌سقف مردم



و پذیرفته‌شده تلقی می‌شود؛ یک اقدام کوچک کالبدی که پیام بزرگی دارد: «من حاکمیت، به شهروندم حق صحبت کردن و اعتراض می‌دهم».

اما شهرهای ما ظرفیت پذیرش هنجارمند مردم را ندارند. ما از یک‌سواز عاملیت مردم‌وواژه مقدس «بعثت» سخن می‌گوییم، اما از سوی دیگر، بیستر کالبدی ما این‌گونه است که مردم مجبورند برای حمایت از یک مسئله ملی، در آیلند وسط بولوار سریع‌السییر وکیل آباد تجمع کنند؛ جایی که خودروها با سرعت ۸۰ کیلومتر در ساعت از کنار آن‌ها عبور می‌کنند. این نشان‌دهنده آن است که شهر ما اساساً حوصله و کالبدی برای شنیدن حرف دیگری ندارد.

**خیابان؛ یگانه عرصه عمومی و عزل‌کننده در برابر پارلمان**

برای درک قدرت خیابان باید به تاریخچه شکل‌گیری فضاهای دموکراتیک بازگردیم. در تجربه یونان باستان و پس از آن در شکل‌گیری مفهوم پارلمان، مردم به دلیل پیچیدگی امور تصمیم گرفتند نمایندگانی را برای پیگیری خواسته‌هایشان انتخاب کنند؛ اما همواره این امکان وجود دارد که نماینده (به دلایل مختلف نظیر فساد، مصلحت‌اندیشی یا خطا) دیگر خواست موکلانش را نمایندگی نکند. در چنین نقطه‌ای، این حق به رسمیت شناخته شده که مردم بتوانند به‌نماینده خود اعتراض کنند. کارکرد «خیابان» و میدان‌های مجاور پارلمان‌ها دقیقاً همین بوده است. میدان بهارستان در کنار مجلس قدیم ایران، همواره محلی برای تجمع مردمی بود که احساس می‌کردند نمایندگانشان در حال انحراف هستند. خیابان محل «عزل نماینده» و خلع مشروعیت از حکمرانست؛ ولی ما در ساخت ساختمان جدید مجلس شورای اسلامی، این میدان و فضای تجمع را حذف کردیم. نتیجه آن شد که امروز اگر مصلمان برای حقوق خود تجمع کنند، باید در یک چهارراه ترافیکی با پلیس راهور درگیر شوند.

ویژگی منحصر به فرد خیابان که آن را از سکوهای مجازی و سایت‌های کارزار متمایز می‌کند، «بی‌صاحب بودن» و «همگانی بودن آن است. عرصه عمومی سند ندارد. وقتی شما خیابانی را فتح می‌کنید، در یک زمین بازی بی‌طرف اعمال اراده کرده‌اید و این عمل، مشروعیت آور است. فضای مجازی هرگز

نتوانسته و نمی‌تواند جایگزین خیابان شود؛ چرا که سکوها دارای مالک، الگوریتم و فیلتر هستند؛ اما خیابان صریح‌ترین و غیرقابل انکارترین بستر برای بیان عاملیت انسان است.

**فقدان ایده شهری در انقلاب اسلامی و معماری طردکننده**

واقیعت این است که موج عظیم انقلاب اسلامی با تمام آرمان‌هایش، هرگز به دامنه‌های موضوعات شهری و کالبدی نرسیده است. شهر محصول «اقتصاد سیاسی» است و ما در حوزه شهرسازی، فاقد هرگونه تئوری و نظریه مبتنی بر انقلاب اسلامی هستیم. مادر اینجا به شدت غریزه‌عمل کرده‌ایم و چون فاقد پرسش بنیادین هستیم، نمی‌دانیم ایده انقلاب اسلامی برای یک بوستان خانواده‌محور چیست.

در نتیجه این فقدان تئوریک، ما کالبدهایی ساخته‌ایم که ناخودآگاه طبقات خاصی را طرد می‌کنند. تصور کنید یک مجتمع تجاری کاملاً مدرن، با نمای شیشه‌ای و سفید خالص را در حاشیه خیابان بنا کرده‌ایم؛ دیدن یک بانوی چادری به همراه فرزندش در این فضا، نوعی عدم انطباق بصری در ذهن ایجاد می‌کند. کالبد شهر مصرف‌زده، به‌صورت پنهان به این قشر از جامعه پیام می‌دهد که «تو متعلق به این فضا نیستی». شهر ما ویرترین گونه‌بندی انسانی و تمدنی ما نیست؛ زیرا کالبد آن، عاملیت بخش بزرگی از مردم غیرمصرف‌گرا را نادیده گرفته است.

**ارزش استثنایی تجمعات اخیر در حفظ تمامیت ارضی**

علی‌محمدزاده، پژوهشگر جامعه‌شناسی شهری، دیگر میهمان دعوت شده به نشست بود که نظراتش را در ادامه می‌خوانید. برای فهم دقیق پدیده تجمعات شهری، پیش از هر چیز باید تعریفی مشخص از نسبت میان «سیاست» و «خیابان» ارائه داد. سیاست در ذات خود به مثابه کشاکش قدرت فهمیده می‌شود. زمانی که می‌گوییم سیاست به خیابان کشیده شده، معنای صریحش این است که این نزاع و کشاکش قدرت، ساختارهای رسمی را ترک کرده و در عرصه عمومی خیابان نمودار شده است. این کشیده شدن سیاست به خیابان، طیف وسیع و سطوح مختلفی دارد. در نرم‌ترین حالت آن، ما با چیزی مواجه

را با سیگنال‌های نامرئی به حاشیه می‌راند؛ اما با وقوع رخداد، این حساب و کتاب‌ها فرومی‌ریزد. خانمی که مسیرش را عوض می‌کرد، حالا وسط تقاطع است و مرد کم‌درآمدی که کافه‌ها برایش گران بودند، روی سکوی سنگی نشسته است. اینجا جاست که فضا واقعاً «عمومی» می‌شود؛ حضوری که خود قوی‌ترین ادعای سیاسی است؛ ادعای اینکه این فضا متعلق به همه است، نه بخش خصوصی.

در لایه دوم، قالب رفتاری منجمد خیابان مصرفی، ذوب می‌شود. سرودهای دسته‌جمعی از گلوئ هزاران نفر بیرون می‌زند. هنر خیابانی از یک امر تئینی به «سند» و اعلام موجودیت تبدیل می‌شود. گرافیتی‌ها از روی دیوار به حافظه یک نسل سفر می‌کنند.

این وضعیت به عمیق‌ترین لایه می‌انجامد: تورم خاطرات مشترک. شهر مصرفی، خاطرات را فردی می‌کند؛ آدم‌ها «کنار هم» هستند؛ اما «با هم» نیستند. لحظه استثنایین معادله را وارونه می‌کنیم. تجربه مشترک بدنی و عاطفی، نه فضا چنان‌بار معنایی می‌دهد که هیچ‌مدیر شهری نمی‌تواند به راحتی پاکش کند.

اینجا تفاوت میان «جمعیّت» و «جمع» آشکار می‌شود. فضای مصرفی پیوند عمودی (رابطه فرد با برندی) می‌سازد؛ اما لحظه استثنا «پیوند افقی» می‌آفریند؛ رابطهای که بنیادی‌ترین ماده خام جامعه‌مدنی است.

**فضا به دست آدم‌هایش**

مردم در این لحظه فضا را فعالانه دستکاری می‌کنند. استیج‌های موقتی می‌سازند، فضا را برای سخنرانی یا کمک‌های اولیه تفکیک می‌کنند و حتی اقتصاد خود را با سسط‌های دستفروشی شکل می‌دهند. این همان «تخصیص فضا» در برابر «تسلط بر فضا» است؛ فضایی که توسط کاربران‌ش و بر اساس نیازهای واقعی بازتعریف می‌شود.

**اثبات امکان**

مهم‌ترین دست‌آورد لحظه استثنا، یک «شناخت» است. منطق مسلط می‌گوید فضای کنترل شده، تنها شکل ممکن شهر است؛ اما خیابان نشان داد وقتی سازوکارهای طرد فلج شوند، مردم دقیقاً همان فضای «غیرممکن» را می‌سازند؛ ناهنگون، غیرمصرفی و جمعی. از این پس دیگر نمی‌توان گفت «مردم نمی‌خواهند»؛ باید گفت «سازوکارها نمی‌گذارند». این یعنی جبهه مبارزه از پذیرش به مقاومت تغییر کرده است.

**بخش سوم: ثبت لحظه به زبان مکان (یک پیشنهاد عملی)**

در دل هر رخداد، پنجره‌ای باز می‌شود. لحظه‌ای که خاطرات در بدن‌ها و نشانه‌ها بر دیوارها زنده‌اند؛ اما این لحظه، گاه فقط با فرسودگی و بازگشت روزمره می‌گذرد و چیزی از دست می‌رود که باز یابی‌اش دشوار است. پیشنهاد ما از یک اضطرار ساده می‌آید؛ باید همین حالا کاری کرد. این پیشنهاد یک فرایند سه‌مرحله‌ای است: شناخت، طراحی و مالکیت.

روی موج نارضایتی‌هاست. اگر ما به مردم اجازه ندهیم که بر اساس اصل ۳۷ قانون اساسی، کنشگری اقتصادی و مدنی داشته باشند، جامعه را به نقطه جوش و انفجار نزدیک کرده‌ایم؛ نقطه‌ای که در آن، فرد مجبور می‌شود یا خشونت به خیابان بیاید. کنش امت و برانگیختگی مردم، فقط در دفاع از میدان نظامی نیست؛ بلکه باید فضایی فراهم بیاید تا سال ۲۰۰ تظاهرات هنجارمند برای اصلاح امور شهری و اقتصادی برگزار شود. این فرصتی تاریخی برای بازسازی تصویر «امت حزب‌الله» است تا به جامعه نشان دهد یک گروه بسته نیست؛ بلکه پرچم‌دار احقاق حقوق عامه است.

**تثبیت مکان رویدادها» در حافظه کالبدی شهر**

اگر بخواهیم این حس حضور را نهادینه کنیم، گام نخست در طراحی شهری، ایجاد «مکان رویدادها» است. نقاطی که در این ۸۰ شب، مردم در آن‌ها تجمع کردند، نذری دادند و برای دفاع از کشور به یکدیگر پیوند خوردند، باید در اذهان عمومی «سند بخورند». این فضاها باید از نظر کالبدی تقویت شوند تا در حافظه تاریخی شهر به‌عنوان کانون‌های حضور مردمی به ثبت برسند. اگر این مکان رویدادها در شهر تثبیت شوند، در آینده نیز هرگاه جامعه بخواهد اعتراض اصلاح‌گرایانه‌ای به یک نهاد (مثلاً شهرداری) داشته باشد، دقیقاً به همین نقاط که بار معنایی مقاومت و همدلی دارند، باز خواهد گشت.

**فقدان «مدیریت فرهنگی تجمعات» و نیاز به «مجتهد شهری»**

ما همیشه برای تجمعات، صرفاً «مدیریت امنیتی» داشته‌ایم و هیچ‌گاه به «مدیریت فرهنگی» آن فکر نکرده‌ایم. مدیریت فرهنگی تا حد زیادی وابسته به کالبد، فضا و چینش عناصر است. اینکه ورودی‌ها و خروجی‌های یک میدان کجا باشد، کجا فضا دچار گشودگی شود و کجا تنگ شود و ابعاد سکوها چقدر باشد، همگی دارای پیام و معنا هستند.

طراحی فضایی که بتواند «تثبیت اجتماعی» را رقم بزند، کار هر معماری نیست. دانشگاه‌ها یا معمارانی تربیت می‌کنند که در مقیاس یک خانه، حریم راه‌رو و اتاق را به خوبی می‌شناسند؛ اما تفاوت میدان تجمع در یک گذرگاه خطی با یک تجمع متمرکز در یک میدان وسیع را درک نمی‌کنند.

برای حل این بحران، ما نیازمند ظهور «مجتهد شهری» هستیم. یک مجتهد فقهی کسی است که می‌تواند میان ادله مختلف «جمع دلالی» کند. شهرسازان نیز باید کسی باشد که هم اقتصاد بداند، هم ارتباطات اسلامی را بفهمد، هم روان‌شناسی محیط را بشناسد و هم با تئوری انقلاب اسلامی آشنا باشد تا بتواند میان این ابعاد متکثر در فضای شهری، جمع‌دلالی ایجاد کند. بدون این اجتهاد شهری، مافضاهایی می‌سازیم که در نهایت، فاتحه تئوری انقلاب را می‌خوانند.

**پیروزی اراده بر «ژنوم خیابان» و درهم شکستن «ماریج سکوت»**

در پاسخ به این دغدغه که «غالب خیابان‌های اصلی شهر ژنوم تجاری پیدا کرده و طبیعتاً قشر مذهبی غیرمصرفی را طرد می‌کند»، باید بگوییم این تحلیل کاملاً درست است. شهرهای ما به دلیل غلبه همین ژنوم مصرف‌زده و همچنین تصویرسازی رسانه‌ای جریان رقیب، ویرترین واقعی تمام جامعه هستند. در این فضا، پدیده‌ای به نام «ماریج سکوت» شکل می‌گیرد؛ وضعیتی که در آن، افراد معتقد از ابراز هویت خود شرم دارند.

اما این تجمعات ۸۰ شبه، این ماریج سکوت را در هم شکست. چرا این اتفاق افتاد؟ چون یک «امر متعالی» یعنی مسئله حیاتی جنگ، امنیت ملی و دفاع از استقلال کشور به میان آمد.

**مرحله نخست: شناخت؛ نقشه‌برداری از دست‌سازه‌های مردم**

طراحی مشارکتی معمولاً با این پیش‌فرض آغاز می‌شود که متخصص می‌داند و مردم نظر می‌دهند؛ اما اینجا وضعیت برعکس است. دانش در مورد اینکه کدام تقاطع مرکز تجمع یا کدام دیوار نوشته‌شده، نزد مردم است. این دانش باید به شکل یک «باستان‌شناسی فضایی از حال» مستند شود.

این اطلس زنده باید شامل لایه‌های کالبدی (مختصات نقاط)، رفتاری (الگوهای استقرار)، جغرافیایی-اجتماعی، اقتصادی (بازارهای غیررسمی درون جنبش) و روایی (داستان‌های شخصی) باشد. این نقشه‌برداری باید توسط خود فعالان و شهروندان انجام شود تا ماده خام طراحی بدست آید.

**مرحله دوم: طراحی؛ از موضع تا مکان جدید**

اطلس زنده صدها نقطه هویتی را مشخص می‌کند. چگونه این هویت موقت را به ژنوم پایدار مکان تبدیل کنیم؟ در اینجا، طراح شهری نه صاحب راه‌حل؛ بلکه دارنده «جعبه‌ابزار» است. اصل اساسی این است: جایگزینی ممنوع و تقویت هدف است.

واژگان این جعبه‌ابزار، «کدهای طراحی مردمی» هستند:

- کد حافظه: ثبت رد پا در مسیر زندگی روزمره. یک «رد» در کفپوش، تاریخی حک‌شده زیر پا، یا یک «دیوار زنده» که آرشیو زمان است.
- عنصر نمادین: نماد باید از دل رخداد یافت شود، نه اینکه ساخته شود؛ نمادی ملموس در کف خیابان که در زندگی روزمره جاری باشد.
- فضای تماشا: فضایی دموکراتیک برای تماشای جمعی با تفاوت ارتفاع (سکویا پلکان)، خط دید باز و آکوستیک غیررسمی.
- عملکردهای کلیدی: دستفروشی (نماد بازگشت طردشدگان) و اجرا (دلایل جمع شدن، طراحی باید برپای این دو «جا» باز کند، نه آنکه رسمی‌شان کند.

**مرحله سوم: مالکیت؛ فضایی برای مردم**

اگر فضا با مشارکت مردم طراحی شده؛ اما به شهرداری سپرده شود، سرمایه جنبش مصادره شده است. مالکیت معنادار نیازمند تشکیل «شورای محله‌ای فضا» (متشکل از ساکنان و کسبه) است. شورایی که یک «پروتکل مقاومت» را برای دفاع از هویت فضا در برابر بهسازی‌های پاک‌سازانه فعال نگه می‌دارد.

**پایان: یک نام و یک فراخوان**

شهر همیشه در حال نوشتن خودش است؛ اما گاهی مردم قلم را به دست می‌گیرند. این حرکت یعنی بازپس‌گیری و بازسازی کردن فضا؛ فضاهایی که می‌توانند «میدان‌های زنده» یا «گره‌های حافظه» خوانده شوند.

فراخوان ما ساده است: «روایت شهر را ادامه می‌دهیم». این دعوتی است برای ساختن اطلس زنده شهر؛ چرا که تجربه زیسته این شب‌ها، مقاومت‌پذیرترین چیزی است که می‌تواند در کالبد شهر جا خوش کند.